



۲۰۲۲ / ۳ / ۱۴

کاندید اکادمیسین سیستانی

## مکاره گی بچه سقو در عین بیسوادی

شاه امان الله در لویه جرگه ۱۹۲۸ گفت: «من ابدأ از خدمت بملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن مقدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثنا، هیچ قسم لوم و توبیخ، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سربلندی شما باز داشته نمی تواند.» (رک: «امان افغان» بقلم روانشادمصطفی عمرزی، سایت کتابتون)

متأسفانه استعمار باهمدستی ارتجاع داخلی نگذاشت شاه امان الله به تحقق ریفورم های مرحله دوم خود موفق شود. بگفته اوستا اولسن محقق دانمارکی، هنوز شاه در سفر اروپا بود که «مطبوعات هند برتانوی برای اوجگیری نارضایتی از شاه، تبلیغات وسیعی را در باره سفر او براه انداخت و جرایدی که به افغانستان می رسید حاوی تصاویر ملکه ثریا بود که نشان میداد او بدون حجاب در ممالک خارج سفر می نماید.» (اسلام و سیاست در افغانستان، ص ۱۴۳)

غبار در مسیر تاریخ تشریح میکند که چگونه دسایس استعماری در تیبانی با عناصر ارتجاعی برای از پا در آوردن شاه امان الله بکار افتاده بود: «مثلاً در کابل یکنفر منجم انقراض حتمی سلطنت را پیشگوئی کردو بسرعت این پیشگوئی در بین حلقه های درباری منتشر گردید. در حوزه هلمندیکنفر آخندخوابی جعل کرد و افواه شدکه تاج از سرشاه افتاده است. این تنها نبود، در سرتاسر حدود شرقی افغانستان به هزارها تصاویر جعلی نیم برهنه بنام ملکه افغانستان پخش گردید و عزیمت طالبات افغانی از سرحدات شرقی به قسطنطنیه با تعبیر معکوسی در بین توده ها منتشر شد. یک شیخ هم در جنوب (منظور نورالمشایخ است) و یک مرشدر شمال (منظور محمدصادق مجددی است) علناً رفتار شاه را ضد شریعت اسلام اعلام کردند. و کنل لارنس معروف (به پیرکرمشاه) گفته میشد که در جامه ملائی در شرق افغانستان داخل گردیده و هیزم اغتشاش را آتش زد. حتی این موضوع در جرایدشوروی و انگلیسی مطرح بحث قرار گرفت.» (غبار، ج ۱، ص ۸۱۴)

نورالمشایخ مجددی که دشمن سرسخت شاه امان الله بود در دیره اسماعیلخان هندبرتانوی اقامت داشت و در میان کوچی ها که مریدان سنتی او بودند این شایعه را پخش کردکه امان الله از اروپا با خود ماشینی آورده که با ان جسد مرده انسانها را میسوزاند و از گوشت و استخوان انهاصابون درست میکند. مبلغ ۳۰ روپیه میدهد که یک شخص ثروتمند را آتش بزنند و مردمان غریب را رایگان می سوزانند. ملا ها را نیز میسوزانند که از انتشار امراض جلوگیری نمایند. (آتش در افغانستان، ص ۶۵)

پیام کلی این شایعات و تبلیغات حذف نام شاه از خطبه های نماز و خلع شاه از قدرت بود. مردم جاهل واکثر بیسواد افغانستان فریب این دروغها را خوردند و بدان باور کردند و درنومبر ۱۹۲۸ در شینوار مشرقی و سپس در شمالی کابل علیه شاه دست به شورش زدند و عمارات دولتی را به آتش کشیدند و به غارت و چپاول پرداختند. هیاتهای مذاکره با شورشیان از کابل اعزام شداما از آنجا که لحن دولت با شوروشیان نرم و صلح جویانه بود، آنها این برخورد دولت را حمل برضعف دولت نموده برخواسته های ناروای خودپافشاری کردند و با این کار خود شاه را از خدمت بخود دلسرد و محبوب به ترک از

د پانوی شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پاڼوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

کشور ساختند و بجای او یک دزد مشهور را بر خود پادشاه ساختند و او را خادم دین رسول الله لقب دادند. درحالیکه او از دین حتی وصوگرفتن را هم یاد نداشت تا چه رسد به خدمت به دین رسول الله؟

پس از استعفای شاه از سلطنت و رفتنش به قندهار و اشغال ارگ توسط حبیب الله کلکانی (بچه سقاو) در ۱۸ جنوری ۱۹۲۹، تمام دست آورد های استقلال و روشنفکران و تحول طلبان افغانستان، نقش بر آب شد. دروازه های مکاتب و آموزشگاه ها دولتی مسدود گردید. بی امنیتی، زورگویی، غارت و تجاوز به مال و دارائی و ناموس مردم آغاز شد. هواداران نهضت امانی یکی پی دیگری به زندان و شکنجه و ترور و اعدام سپرده شدند. بچه سقاو، بمنظور بقای حکومت خود، تجاوز و فحشا و نفاق و شقاق قومی و زبانی را در میان مردم دامن زد و با صدور فرامین رسمی، رسماً یک قوم را علیه قوم دیگر تحریک نمود، چنانکه بقول کاتب « **بین ملت مخالفت لاینحلی را حادث ساخته، تولید نفاق و شقاق نمود و اساس تخریب بلاد و تقاتل عباد نهاده، بغض و فحشاء را پدیدار کرد و جمهور سکنه در ورطه مشقت و قتل و غارت و اسارت افتاد.**» (فیض محمدکاتب، نژاد نامه افغان، طبع ۱۳۷۲ ایران، ص ۴۱).

کاتب در کتاب دیگر خود (تذکره الانقلاب) حکایتی نقل میکند که معلوم میشود بچه سقاو در عین بیسوادی آدم مکار و حیلہ گر و عوام فریبی بوده است. خلاصه نوشته کاتب چنین است: روز دوشنبه ۲۷ شوال (۱۹ حمل ۱۳۰۸ ش) بچه سقاو کلانتران و ریش سفیدان کابل را در قصر دلکشا دعوت کرد و در محضر آنها که عده ای از مردم شینوار و لوگر هم حضور داشتند، چنین گفت: «امان الله خان از دین اسلام روی برتافته، به پرستش اصنام پرداخته، میخواست عموم ملت افغانستان را به اجبار و فشار بت پرست سازد. تا اینکه من به تحریک علمای ربانی درحالی که دست از جان شسته، کوه گرد سرقت و صحرانورد غارت بودم، اقدام بر قلع و قمع او کرده، مظفر به مرام آدم که اینک به بیعت جمعی از مسلمانان و علما، جالس اورنگ امارت گردیده سعی و جاهدم که تائید دین شریف سید المرسلین نمایم. و پس از ادای اینگونه کلمات پرده اصنام و مجسمه های که از حفریات باستانی از نواحی: جلال اباد، بگرام، کوهدامن، خواجه صفا، و غیره جاها، باجد و جهد مسیو «فوشه» فرانسوی و مسیو «برتو» بدست آمده بودند، و ایشان حصه خود را در پاریس برده، و حصه دولت افغانستان را طبق قرارداد معینه، به کار پردازان حکومت سپرده بودند، و امان الله خان آنها را با بت های که در عهد امیر عبدالرحمن خان و امیر احیب الله خان از مزار خواجه صفای کابل و قلعه مرادبیک کوهدامن و بگرام کوهستان و غیره مواضع سمت شمالی کشف شده بودند و در موزیم خانه نهاده بود، برداشته به حضار گفت: اینست معبودهای او که به چشم سر می بینید. و دو سه روز قبل آنها را به شینواریان نیز نموده بود و ایشان دست او [بچه سقاو] را بوسیده به زبان افغانی [پشتو] گفتند: «**قربان دی سم، پیشک ته پادشاه داسلام او بت شکن بی!**» و این نمایشات در قلوب عامه که از علم تاریخ و ادیان بی خبر بودند، مؤثر می نمود. و در خاتمه از ورود امان الله خان با لشکرگران در غزنین و محمدنادرخان در لهوگرد و لشکر هزاره در غوربند و کوتل اونی و خرس خانه [خیرخانه] به حضار آگهی داده گفت: اگر کسی را شما مردم دانا، سزاوار امارت و حراست ملک و ملت و تعمیر بلاد می دانید، به امارت برداشته مرا به رتبه حواله داری جای دهید، بنده همین بت ها باشم اگر از رأی و امضای شما سر بکشم. و البته به همان لباس و خوراکی که از پیش عادی بودم قناعت نموده ترک حب جاه نمایم.... و عامه کابل که در عقب شکوه ها و بدگویی ها به عادت مستمره خود دارند، همه گفتند: شما رابه پادشاهی قبول داریم و او هم باور کرد.» (تذکر الانقلاب، چاپ علی امیری، صص ۱۲۹-۱۳۱، مقدمه نژادنامه افغان، ص ۴۰)

د پانو شمیره: له ۲ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

غبار میگوید: حبیب الله کلکانی باری قصد کرده بود تا امان الله خان را در پغمان ترور کند، مگر نکرد. او دلیل انصراف خود را چنین گفت: «امیردر حالی که آفتابه آب در دست داشت از اطاقش بیرون آمد و بگرفتن وضو پرداخت. من که تا آن هنگام فکر میکردم او کافر و از خدا روی برتافته است، مگر اینک می بینم که مناسک شریعت و اسلامیت را بجا می آورد از تصمیم خود منصرف شدم و با خود گفتم که چرا یک چنین جوان خوش سیما و مسلمان را به قتل برسانم و لهذا از کشتن او منصرف شدم.» ( غبار، ج ۱، ص ۸۱۶ )

اما حبیب الله تا آخر به این عقیده خود نسبت به امان الله خان باقی نماند و وقتی قصر باغ بالا را تصرف نمود، نزد سفیر انگلیس همفریز رفته گفت: «امان الله کافر شده و من اراده دارم تا او را بقتل رسانده حکومت جدید تشکیل نمایم.» و سفیر گفت: «باید سفارتهای را احترام کنی!» ( فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۵۳۹ )

و برای مدت ۹ ماه همان ملتی که بگفته همفریز سفیر انگلیس در عهد امانی، از سوراخ های بینی هر افغان نفس آزادی و استقلال فوران میکرد، چنان در بند کشیده شدند که در کابل هر که دختر زیبائی داشت بزور به نکاح دزدان همکار پسر سقاو در آورده میشد، چنانکه سید حسین وزیر حربه سقوی در مدت ۹ ماه چهل بار عروسی کرد و حرم وسیعی از زنان نکاح کرده و بی نکاح بوجود آورده بود که بعلت وسعت حرم بعد از مرگش بسیاری از آنان باکره مانده بودند. ( دکتور خلیل و داد بارش، حبیب الله، مردی در حریق تاریخ، ۱۳۷۷ پشاور، ص ۱۰۶، ۱۶۲ )

نجات مردم کابل و سراسر افغانستان از دست دزدان مال و ناموس و عزت و شرف و غرور مردم افغانستان، یک کار سترگ ملی بود که همزمان با مبارزات دلیرانه مردم وردک و هزاره با فداکاری و جانبازی اقوام سلحشور و دلیر قبایل جنوب کشور (بخصوص مردم وزیرستان تحت رهبری جرنیل پارمحمد خان وزیر) و جانبازیهای مردم حاجی پکتیا بارهبری سپهسالار محمد نادرخان، در تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ مطابق ۲۳ میزان سال ۱۳۰۸ تحقق یافت. نادرخان پس از احراز قدرت به حیث کسی که بیشترین خطر، و هتک حرمت متوجه خانواده خودش و شهریان کابل و ناموس تمام مردم افغانستان شده بود، کاملاً حق داشت تا گروه نابکار دزد و متجاوز و چپاولگر را با هر وسیله ای ممکن، دستگیر و اعدام نماید، زیرا که درد و رنج و خشم و نفرت و حس انتقام گیری از چنین عملی را کس یا کسانی تا عمق اسخوان خویش درک و احساس کرده میتوانند که چنین مصیبتی بر سر فامیل خودش آمده باشد. و جز اعدام متجاوزان، هیچ چیز دیگری نمیتواند قلب های داغدار پر از نفرت و انتقام را را اطفاء و متسلی کند.

پایان ۲۰۲۲ / ۳ / ۱۱